

مدرسه به مثابه بنگاه اقتصادی

بررسی نابرابری آموزشی در گفت‌وگویی
«اعتماد» با رضا امیدی، جامعه‌شناس

یکی از کارکردهای آموزش این
است که شکاف‌های ناشی از «لاتاری
تولد» را به حداقل برساند

محمد معصومیان

به تازگی منصور کبکانیان، عضو شورای عالی انقلاب فرهنگی آمارهایی از سهم مدارس و دهک‌های اجتماعی در رتبه‌های زیر 3 هزار کنکور منتشر کرد که نشان از عمق نابرابری آموزشی در ایران داشت. این آمارها می‌گوید دهک اول، دوم و سوم که از آنها به عنوان (کم‌برخوردار) یاد می‌شود تنها ۲ درصد از صندلی دانشگاه‌های خوب را به خودشان اختصاص دادند و دهک ۸، ۹ و ۱۰ که (برخوردارترین) هستند، توانستند ۸۰ درصد از 3 هزار رتبه اول کشور در کنکور را داشته باشند. در این میان سهم دانش‌آموزان مدارس دولتی هم ۲۰۳ درصد و دانش‌آموزان مدارس غیردولتی ۸۰ درصد بود. به این بهانه با رضا امیدی، جامعه‌شناس و پژوهشگر سیاست‌گذاری اجتماعی گفت‌وگو کردیم تا ردپای نابرابری آموزشی را از گذشته تا امروز در ایران دنبال کنیم. امیدی معتقد است روند کالایی شدن آموزش می‌تواند بسیار آسیب‌زا باشد و به همبستگی اجتماعی و تحرك اجتماعی ضربه بزند.

آقای دکتر امیدی! با توجه به تصویب اصل 30 قانون اساسی و تکلیف دولت به آموزش رایگان، در سال‌های بعد از انقلاب مدارس خاص از چه زمانی تاسیس شدند؟

از همان ماه‌های اول انقلاب به‌طور مشخص انجمن حجتیه که به عنوان يك جریان محافظه‌کار مذهبی شناخته می‌شد به دنبال احیای مدارس خصوصی اسلامی بود. این مدارس از اواسط دهه 1330 در ایران تاسیس شده بود

و بیشتر فرزندان خانواده‌های متمول مذهبی را پوشش می‌داد. اساساً نگاه بنیانگذاران این مدارس این بود که فقط فرزندان این خانواده‌ها هستند که استعداد تربیت‌پذیری دارند. مدارس مثل نیکان و علوی با این منطق تاسیس شده بودند. این مدارس در دهه 50 دولتی و محدود شدند. بعد از انقلاب این جریان دوباره بحث احیای مدارس خصوصی اسلامی را مطرح کرد که ابتدا با مخالفت شدید وزارت آموزش و پرورش مواجه و این بحث مطرح شد حالا که دیگر حکومت هم اسلامی شده، چه نیازی است به مدارس خصوصی اسلامی. اما در نهایت این گروه توانست از سال 59 این مدارس را فعال کند مشروط به اینکه رایگان باشد و اجازه نداشتند حتی در صورت دادن خدمات اضافی مثل تغذیه یا ایاب و ذهاب هم شهریه دریافت کنند. اما در هر حال احیای این مدارس اولین اقدام در جداسازی دانش‌آموزان بود. در اوایل دهه 1360، سپاه پاسداران هم اقدام به تاسیس دبیرستان‌های خاصی کرد که بر تامین نیروی انسانی برای سپاه تمرکز داشتند، اما به تدریج گسترش پیدا کردند. در همان اوایل دهه 60 بین دولت، شورای نگهبان و شورای عالی انقلاب فرهنگی بحث‌ها و مکاتباتی درباره اصل 30 قانون اساسی انجام شد. در نهایت در سال 65 شورای نگهبان طی مکاتباتی با شورای عالی انقلاب فرهنگی تفسیر کرد که از اصل 30 قانون اساسی ممنوعیت تاسیس مدارس و دانشگاه‌های ملی استنباط نمی‌شود و اگر دولت امکان تامین آموزش رایگان را ندارد، می‌تواند چنین مدارس و دانشگاه‌هایی را تاسیس کند. سال 1367 هم که قانون مدارس غیرانتفاعی مصوب شد و امروزه نزدیک به 16 درصد مدارس کشور غیرانتفاعی هستند و در برخی مناطق تهران و کلانشهرها بیش از 80 درصد مدارس غیرانتفاعی هستند. تقریباً همه دولت‌ها از همان برنامه اول توسعه تا به آخرین برنامه بر خصوصی‌سازی آموزش تاکید داشته‌اند و به تعبیری می‌خواسته‌اند بار مالی آموزش را از دوش دولت بردارند. یکی از شاخص‌های کمی همه برنامه‌های توسعه «نسبت دانش‌آموزان غیرانتفاعی به کل دانش‌آموزان» بوده است و در این زمینه دولت‌ها از هر سیاستی استفاده کرده‌اند. تاسیس مدارس غیرانتفاعی و تمرکز اولیه آنها بر مناطق اصطلاحاً بالاشهر در کلانشهرها سازوکاری بود برای یک جداسازی دیگر. اگر در سال‌های اول انقلاب مذهبی‌های متمول جدا شدند، از دهه 70 طبقه بالا هم جدا شد. بیشتر مجوزها برای تاسیس این‌گونه مدارس هم به نزدیکان خود نظام و جریان‌های سیاسی داده می‌شد. به تدریج یک تعارض منافی هم پیش آمد و قوانین به نحوی تصویب شد که خود مدیران عالی و میانی آموزش و پرورش از مزایای بالایی برای تاسیس مدرسه غیرانتفاعی برخوردار شدند؛ تسهیلات بانکی ارزان قیمت، زمین، واگذاری مدارس دولتی و... و این قوانین هنوز هم

وجود دارد. در این روند، مدارس ما که ترکیبی بودند و گروه‌ها و طبقات مختلف در کنار هم در آن درس می‌خواندند، از هم تفکیک شدند. چند سال قبل سازمان ملل گزارشی درباره فقر شدید و حقوق بشر منتشر کرده و توضیح داده که فرآیندهایی نظیر خصوصی‌سازی آموزش چگونه به نقص نظام‌مند حقوق کودکان و تضعیف همبستگی اجتماعی منجر می‌شود.

شروع به کار این مدارس با خود چه تغییراتی به همراه داشت؟

آموزشی که بنا بوده مجرای بی‌اشد برای از بین بردن یا کاهش بخشی از نابرابری‌های بدو تولد به تدریج خود به نمودی از وجود نابرابری در جامعه و تشدیدکننده این نابرابری‌ها تبدیل شد. نهاد آموزش و مدرسه فراتر از یک مکان آموزشی قدرت بالایی برای کاهش نابرابری‌های اجتماعی داشته است. اساساً یکی از کارکردهای مدرسه این است که نابرابری‌های بیرون از مدرسه نظیر نابرابری‌های ناشی از پایگاه اقتصادی و اجتماعی خانواده‌ها را کاهش دهد، اما امروزه خود ابزاری برای جداسازی و تشدید نابرابری‌ها و تمایزبایی‌ها شده است. در دهه 70 که مدارس غیرانتفاعی تاسیس شدند ابتدا با استقبال روبه‌رو نشدند و حتی تصویر بسیار بدی از آنها وجود داشت. کسانی که به مدرسه غیرانتفاعی می‌رفتند موضوع را پنهان می‌کردند، چون معروف بود که اینها با پول دیپلم می‌گیرند. اما امروزه ثبت‌نام در مدارس برند به یکی از پرستیژهای خانوادگی تبدیل شده و خانواده‌های طبقه متوسط حتی خود را تحت فشارهای زیادی به لحاظ مالی قرار می‌دهند تا به چنین مدارسی دسترسی پیدا کنند. از آن طرف به غلط مدارس دولتی هم بد جلوه داده شدند و در دوردن خودشان شروع کردند به تفکیک‌شدن: تیزهوشان، مدارس نمونه، مدارس هیات امنایی و هرچه بیشتر دانش‌آموزان را غربال و از هم جدا کردند. همین امروزه اگر بنا به مقایسه هم باشد، اگر از مدارس برند دولتی و خصوصی بگذریم که درصد کمی است، مدارس عادی دولتی به لحاظ کیفیت فضای آموزشی، کیفیت معلمان، حقوق معلمان و غیره وضعیت بهتری از مدارس غیرانتفاعی دارند.

از نمونه‌های موفق چنین مدارسی که توانسته‌اند نابرابری بدو تولد را کاهش بدهند، بگویید؟

ژاپن به عنوان یک نمونه موفق معرفی می‌شود. برای این موضوع یک شاخص تعریف شده است که براساس آن تعیین می‌شود نظام آموزشی و مدرسه نابرابری‌های بیرون از مدرسه (نظیر منطقه سکونت، پایگاه اقتصادی اجتماعی و ...) را تا چه اندازه کنترل می‌کند. این شاخص در

ژاپن کمتر از 10 درصد است. یعنی اینکه دانش‌آموز از چه طبقه‌ای باشد، در کجا زندگی کند، تحصیلات و شغل والدینش چقدر باشد کمتر از 10 درصد بر موفقیت آموزشی او تاثیر دارد. این نسبت در ایران بین 35 تا 45 درصد است. اما چنین کشورهایی از چه برنامه‌هایی استفاده می‌کنند: برای مثال تغذیه رایگان در مدرسه، ساعات بیشتر و غنی‌تر آموزش، خدمات بهداشتی به دانش‌آموزان، سرویس ایاب‌وذهاب، امکانات و تسهیلات گسترده درون مدرسه. یک مثال بزنم، در اواخر دهه 1990 کمتر از 18 درصد دانش‌آموزان سیاه‌پوست امریکایی در خانه به کامپیوتر دسترسی داشتند، اما نزدیک به 80 درصد همین‌ها در مدرسه به کامپیوتر دسترسی داشتند یعنی مدرسه چنین دسترسی‌هایی را ممکن می‌کند و نقش برابرکننده دارد یا در برزیل برنامه رفاهی موسوم به «بولسا فامیلا» برای تقویت نظام آموزشی طراحی شد. یعنی بعد از افزایش بودجه آموزش برای ارتقای پوشش و کیفیت مدارس دولتی، برای کاهش نابرابری‌های بیرون از مدرسه این برنامه را تعریف کردند تا شرایط بهبود سلامت و تغذیه کودکان را هم فراهم کنند.

ما در صحبت‌های شما از اقشار قوی و ضعیف اقتصادی و تاثیر شرایط اقتصادی روی آموزش شنیده‌ایم، این دوگانه یا چندگانه‌ها چه تاثیری در سیاستگذاری‌های آموزشی دارد؟

ببینید، آموزش یک کالای عمومی و به تعبیر مایکل والزر؛ فیلسوف حوزه عدالت، یک موهبت جمعی است. دولت مکلف است با یک کیفیت مناسب برای همه طبقات آن را فراهم کند. وقتی ما می‌گوییم طبقاتی‌شدن معنایش این نیست که طبقات بالا باید نادیده گرفته شوند. همه طبقات حق دارند از آموزش رایگان و باکیفیت و همگانی برخوردار باشند. اواخر سال 1399 یک پیمایش ملی درباره ارزش‌ها و نگرش‌های اقتصادی ایرانیان انجام شد. حدود 70 درصد پاسخگویان از تعطیلی مدارس غیرانتفاعی و بازگشت همه دانش‌آموزان به مدارس دولتی دفاع کرده‌اند. حتی 60 درصد کسانی که خود را از طبقه بالا و متوسط بالا می‌دانند از این گزاره دفاع کرده‌اند. در ایران از مقطعی به غلط این تصور شکل گرفت که دلیلی ندارد دولت برای آموزش و سلامت طبقات بالا هزینه کند و منابع عمومی باید به سمت طبقات پایین هدفگذاری شود. این سیاست غلط را به نام عدالت اجتماعی هم توجیه می‌کردند. اما این سیاست غلط جدای از تبعات اجتماعی آن بیشتر به نفع طبقات بالا بود، چون به آنها امکان داد که هرچه بیشتر خود را متمایز کنند و شکاف‌ها بیشتر شود از قضا طبقات پایین هرچه بیشتر نادیده گرفته شدند. امروزه کار به جایی رسیده که مسوولان عالی وزارت

آموزشوپرورش صراحتاً می‌گویند این طبیعی است که اگر کسی پول بیشتر بدهد، حق دارد مدرسه بهتری داشته باشد و مدرسه را با رستوران و پمپ بنزین مقایسه می‌کنند. این يك جهل مرکب است. همان‌طور که پیشتر گفتم، در دهه 60 شوراي نڀهان و شوراي عالی انقلاب فرهنگي هم این تصویر را داشتند، اما دولت در آن مقطع مانع از تضعیف آموزش رایگان شد با اینکه در همان زمان در مجلس نمایندگانی بودند که فشار هم می‌آوردند اما دولت میرحسین موسوي در آن مقطع تا پایان جنگ سعی کرد آموزش رایگان و سلامت رایگان را حفظ کند، با اینکه می‌توانست جنگ را بهانه قرار بدهد و به این خصوصیسازي‌ها دامن بزند. بعد از جنگ اولین حوزه‌هایی که مشمول خصوصیسازي‌هاي گسترده شدند آموزشوپرورش و بعد حوزه سلامت بود. دو حوزه‌اي که حتي محافظه‌کارترین نظام‌هاي رفاهي آنها را تحت کنترل دارند و مانع از خصوصیسازي آنها می‌شوند. به نظرم این خصوصیسازي امروزه به محور اصلي سیاستگذاری‌هاي آموزش تبدیل شده است. سال گذشته در همایش مقابله با فقر و نابرابري آموزشی، یکی از وزراي پیشین آموزشوپرورش می‌گفت ما در ایران 6-7 نوع مدرسه داریم و اساس این نوع‌بندی این بوده که راحت‌تر بتوانند از خانواده‌ها پول بگیرند. یعنی گویی برای خانواده هم موجه است که وقتی فرزندش را در هیات‌امنائی یا نمونه یا تیزهوشان ثبت‌نام می‌کند باید حتماً شهریه بپردازد.

آیا این روند خصوصیسازي یا خامسازي که شما منتقد آن هستید در کشورهای دیگری هم وجود دارد؟ شاید بسیاری فکر کنند همان‌طور که بازار آزاد در دنیا وجود دارد و ایران هم باید به آن سمت برود در زمینه آموزش هم باید به سمت خصوصیسازي رفت.

از دهه 1980 میلادی به ویژه بعد از اینکه محافظه‌کاران در انگلستان و آمریکا روی کار آمدند بحث کوچکسازي دولت به‌طور جدی مطرح شد. در این راستا این تحلیل شکل گرفت که چون بزرگ‌ترین سازمانی که دولت‌ها دارند سازمان آموزشوپرورش است، اگر مقداری آن را تحت فشار قرار بدهید و منابع آن را محدود کنید، مقدار زیادی از مخارج دولت کم می‌شود. اگر 10-15 درصد از آموزش را خصوصی کنید، تاثیر خیلی زیادی در کاهش مخارج دولت دارد. دایان راویچ از صاحب‌نظران برجسته آموزش و از مدیران عالی وزارت آموزش آمریکا، کتاب معروفی دارد با عنوان «فریب جنبش خصوصیسازي و خطر آن برای مدارس عمومی». در فصلی از کتاب به مساله «مدارس عمومی در خطر» می‌پردازد و توضیح می‌دهد که در دهه 1980 برای توجیه گستراندن مدارس خصوصی تا توانستند به

مدارس دولتي حمله کردند و آنها را بد جلوه دادند، يك تصوير شيطاني از مدارس دولتي نياز داشتند تا بتوانند خصوصي سازي آموزش را موجه جلوه دهند. اين هم در دوره ريگان در امريكا و هم در دوره تاچر در انگلستان اتفاق افتاد و ادامه داشت. البته قبل از اين هم در اين دو کشور مدارس بسيار خاص و محدود وجود داشت که بيشتر فرزندان خانواده هاي اشراف و سياستمداران در آنها تحصيل مي کردند مثل مدرسه ايتون در انگلستان. اما از دهه 1980 به تدريج روندي از خصوصي سازي در اين کشورها شکل گرفت و در اوایل دهه 2000 در انگلستان حدود 12 درصد دانش آموزان و در امريكا بالاي 14 درصد دانش آموزان در مدارس خصوصي تحصيل مي کردند. اما در انگلستان از حدود 2 دهه قبل و در امريكا طي 3-4 سال اخير اين روند معکوس شد تا جايي که الان در انگلستان حدود 6.4 درصد دانش آموزان و در امريكا کمتر از 10 درصد دانش آموزان در مدارس خصوصي تحصيل مي کنند. يعني همان کشورها هم به اين جمع بندي رسيدند که خصوصي سازي آموزش تبعات اجتماعي و سياسي زيادي داشته است. اين نسبت در ايران الان نزديک 14 درصد است و دولت همچنان به دنبال افزايش آن. اما لازم است يك توضيح آماري بدهم. در انگلستان وقتي گفته ميشود 6.4 درصد دانش آموزان در مدارس خصوصي هستند اين عدد شامل کودکان 4-17 ساله است. يعني کودکان که در پيش دبستاني خصوصي هستند را هم شامل ميشود يا در امريكا منظور از دانش آموزان بخش خصوصي، از مهدکودک تا پايان سال 12 را شامل ميشود. درحالي که ما وقتي در ايران مي گوييم 14 درصد منظور از کلاس اول ابتدائي تا پايان دبيرستان است. اگر بخواهيم مانند آن کشورها دوره پيش از مدرسه را هم اضافه کنيم، اين رقم در ايران خيلي بيشتر ميشود، چون در ايران دوره پيش از مدرسه کاملاً خصوصي است. کشورهايي مثل فنلاند هم اساساً در همان دهه 1980 به سمت سياست هاي خصوصي سازي آموزش نيامدند و تمرکززدايي در آموزش را دنبال کردند.

از حرف هاي شما ميشود اين گونه نتيجه گرفت که در دنيا روندها به سمت هر چه بيشتر دولتي کردن مدارس و برابري آموزشي ميرود. در ايران به کدام سمت ميرويم؟

ما در ايران يك اشتباه بزرگ تري کرديم که کمتر در دنيا چنين خطايي مرتکب شده اند ما داريم مدرسه را به مثابه بنگاه اقتصادي مي بينيم و مي خواهيم از آن پول در بياوريم. براي مثال ما تحت عنوان مولدسازي يا درآمدزايي بخشي از حياط مدرسه را تبديل به مغازه و رستوران و پارکينگ مي کنيم. مواردی داریم که بعضاً يك طبقه مدرسه

را از طریق کاهش ثبت نام دانش‌آموز آزاد کرده‌اند تا بتوانند اجازه بدهند به شرکت خصوصی مثلا در حوزه کامپیوتر. این نوع کارها تقریبا در هیچ جای دنیا نمونه ندارد. در دهه 1390 لایحه‌ای در مجلس تصویب شد که به آموزش‌وپرورش اجازه می‌دهد در راستای تامین درآمد بخشی از فضای مدرسه را تغییر کاربری دهد یا اگر مدرسه‌ای در موقعیت تجاری قرار دارد؛ برای مثال در بر خیابان اصلی، می‌تواند آن را به‌طور مستقل یا با مشارکت بخش خصوصی تغییر کاربری دهد. این‌گونه سیاست‌ها واقعا خاص کشور ما هستند و نمی‌توان نمونه مشابهی برای آن پیدا کرد. اتفاقا در دنیا اجازه‌دادن به مدارس دولتی برای درآمدزایی یک خط قرمز است و به عنوان یک سیاست رادیکال راست‌گرایانه شناخته می‌شود. اما در ایران مثلا اداره آموزش‌وپرورش تهران فیلم تبلیغاتی درست کرده از تغییر کاربری فضاهای آموزشی و کمک آموزشی و به عنوان نمونه موفق معرفی می‌شود. این نگاه بسیار پراسیپی است به حوزه آموزش. به هر حال مدیر مدرسه باید مدرسه را به‌لحاظ آموزشی مدیریت کند یا بناست مغازه‌داری و بنگاه‌داری کند. سوال این است اگر دولت نمی‌خواهد تامین مالی آموزش را به حد کفایت تقبل کند پس می‌خواهد چه کاری بکند؟ چه اولویت بالاتری نسبت به آموزش و سلامت شهروندان وجود دارد؟ حتی کشورهای که نظام‌های محافظه‌کار دارند مانند کانادا یا انگلستان نظام سلامت‌شان رایگان است و اصطلاحا نظام طب ملی دارند. بعد جالب است در ایران عده‌ای مطالبه آموزش رایگان و سلامت رایگان را مطالبه کمونیستی می‌دانند! سال گذشته دولت سندی را تحت عنوان «سند انتظار دولت» به آموزش‌وپرورش ابلاغ کرده که صراحتا تشدید خصوصی‌سازی است. برای مثال، اینکه وزارتخانه مکلف شده 25 درصد مدارس را تا ابتدای سال تحصیلی 04-1403 به‌صورت هیات امنایی اداره کند یا گفته یک درصد مدارس دولتی را تا سال تحصیلی 04-1403 به چهره‌ها و نهادهای دارای صلاحیت واگذار کنید. این یعنی یک منبع رانت و مشخص است چه کسانی صلاحیت دارند یا منابعی دارند که بیایند چیزی حدود 1000 مدرسه را تقبل کنند. بحث‌هایی مانند درآمدزایی از فضای مدرسه یا مولدسازی و این‌گونه مسائل که در مدارس ایران شایع شده واقعا بحث‌های رادیکالی است که در دنیا جزو خطوط قرمز است. یکی از شعارهای آموزش‌وپرورش این شده که دست مدرسه باید در جیب خودش باشد.

آیا نتیجه این سیاست‌ها و عملکردهاست که ما را به این آمارهای تکان‌دهنده از حضور دهک‌های بالا در دانشگاه‌های خوب کشور می‌رساند؟

یک بخش این است که خود کنکور به عنوان یک پدیده در حال دامن‌زدن

به این نابرابری‌هاست. کنکور به طرز عجیبی نظام آموزشی ما را تسخیر کرده و به جهت‌دهنده اصلی نظام آموزشی تبدیل شده است. درحالی که واقعا بسیاری از خانواده‌ها چنین چیزی را نمی‌خواهند. اما بخش دیگری از ماجرا بیرون از نهاد آموزش است و همان‌طور که پژوهش‌های مختلف نشان می‌دهد چه بسا اگر مدارس خصوصی هم نباشند باز بخش بیشتری از صندلی‌های باکیفیت آموزش عالی به طبقات بالا و متوسط می‌رسد، اما سیاست خصوصی‌سازی و هاله بزرگ اطراف آن این وضعیت را تشدید کرده است، چراکه در درون خود تعارض منافع گسترده‌ای را هم بین بازیگران مختلف شکل داده و بازار بزرگی را ایجاد کرده. شواهد و آمار گویای این است که درصد قابل‌توجهی از دانش‌آموزان به‌دلیل مختلف از کنکور عبور کرده‌اند؛ حتی در طبقات بالا. بعضی این احساس را دارند که اصلا زورشان به این کنکور نمی‌رسد، چون رقابت اصلی در ایران بر سر 20-30 هزار صندلی دانشگاهی خوب و رشته خوب است. عده‌ای از همان ابتدا به‌دنبال تحصیل در خارج از کشور می‌روند؛ ترکیه، هند، مالزی، اوکراین. به‌ویژه برای بخشی از طبقه بالا بسیار دردسترس و بودن استرس کنکور است. طیفی هم هستند به‌ویژه در طبقات متوسط پایین که ترجیح می‌دهند زودتر وارد بازار کار عمدتا غیررسمی شوند. حتی در بین دختران دبیرستانی هم جدی است. من فکر می‌کنم اگر نظام هنرستان‌ها در ایران را تقویت و رایگان کنیم به‌ویژه در شهرهای بزرگ، جذابیت کنکور از چیزی که حالا هست پایین‌تر می‌آید. در همین شهر تهران شواهد معلمان دبیرستانی نشان می‌دهد که 20 تا 30 درصد دانش‌آموزان اولویت‌شان این بوده که به هنرستان بروند، اما به دلیل ظرفیت پایین هنرستان‌ها و گران‌بودن تحصیل هنرستانی ناگزیر شده‌اند به دبیرستان بیایند. هنرستان در ایران کم و بسیار گران است. درباره کنکور باید این را هم گفت که شدت‌یافتن این نتایج به نوعی نشان‌دهنده شدت یافتن نابرابری اقتصادی در کلیت جامعه ایران است. در این سال‌ها ما با چند شوک اقتصادی مواجه شدیم؛ یک بار در نیمه دوم 80، یک بار دهه 90 بعد از تحریم و یک بار دیگر سال پیش در پی حذف ارز ترجیحی کالاهای اساسی و دارو. پژوهش‌های مختلف نشان می‌دهد طبقه متوسط به‌شدت آسیب دیده و فشار بر طبقه پایین هم تشدید شده است. حتی برخی از دو طبقه شده جامعه می‌گویند: طبقه فرادست و طبقه فرودست. براساس گزارش‌های رسمی بیش از 30 درصد جامعه زیر خط فقر است و 25 تا 30 درصد هم در تقلاي این هستند که به زیر خط فقر نیفتند. به نظر من در باره آزمون پرلز که نتایج آن اخیرا منتشر شد، می‌توان گفت بخشی از افت شدید دانش‌آموزان ایرانی در دو دوره اخیر آزمون به فقیرشدن جامعه ایران مربوط است و نمی‌توان همه این افت را به تغییر کتب درسی و کرونا نسبت داد. در واقع، خود نظام

آموزش هم به شدت تحت تاثیر فقیر شدن و نابرابری در جامعه ایران است. توان خانواده‌ها برای تامین بسیاری از نیازهای تحصیلی و فراغتی و ... کودکان افت جدی کرده است. خانواده اگر قبلاً به خودش فشار می‌آورد تا هزینه بیشتری برای آموزش کند، دیگر نمی‌تواند و دولت هم بی‌تفاوت است. پس بنابراین کالایی شدن آموزش يك بخش قضیه و البته يك بخش بسیار مهم است، اما روند فقیر شدن جامعه ایران را هم باید دید.

چرا طبقات بالای اقتصادی با توجه به اینکه نیاز مالی ندارند، علاقه‌مند هستند فرزندان‌شان به دانشگاه‌های خوب بروند؟

مایکل سندل، فیلسوف سیاسی و استاد دانشگاه هاروارد، کتابی دارد به نام «استبداد شایستگی» که به فارسی هم ترجمه شده است. او در این کتاب به این سوال می‌پردازد و می‌گوید علت اینکه طبقات بالا تمایل دارند در دانشگاه‌های برتر درس بخوانند و در این راستا چه بسا اقدامات غیرمعتاد را هم انجام دهند، این است که گویی می‌خواهند بگویند ما اگر در طبقه بالا هستیم، استعداد و شایستگی‌اش را داریم. نمی‌دانند البته باید این را هم اضافه کنم که طبقه بالا هم درون خود سطح مصرف فرهنگی و اجتماعی متفاوتی دارد. سندل می‌گوید این طبقه برای اثبات شایستگی خود و پایگاہی که در آن قرار دارد نیاز به این مدرک دارد تا جایگاه خود را حفظ کند. همان چیزی که «بورديو» از آن به نام بازتولید مناسبات طبقاتی نام می‌برد. اما فراتر از مناسبات طبقاتی ما در ایران شاهد این هستیم که گروهی هم‌زمان می‌خواهند سیاستمدار باشند، نظامی باشند، مدرک دکتری هم داشته باشند، هیات علمی دانشگاه هم باشند و این امکان را هم دارند که به دلیل حضور و نفوذ در مبادی سیاستگذاری انواعی از سیاست‌های متناسب با خواست خود را تصویب و امتیازهای ویژه‌ای را تعریف کنند. در واقع اینجا دیگر اساساً يك قواعد دیگری فعال است و زمین بازی شکل دیگری است. چند سال قبل در ایران مفهومی در افتاد؛ «ژن خوب». اخیراً در دبیرخانه مقابله با فقر و نابرابری آموزشی گزارش 2019 آکسفام ترجمه شده است. در این گزارش از مفهوم «لاتاری تولد» استفاده شده و اینکه یکی از کارکردهای آموزش این است که شکاف‌های ناشی از این لاتاری را به حداقل برساند. پیش‌تر چون مدارس همگانی و باکیفیت بوده‌اند، آموزش ابزار مهمی برای تحریک طبقاتی و همبستگی اجتماعی و ادغام طبقاتی بوده است. در همین گزارش به پژوهش‌هایی استناد شده که براساس آنها کودکان طبقات بالا که در مدارس عمومی درس می‌خوانند، روابط اجتماعی گسترده‌تر و سالم‌تری

دارند. اما خصوصی سازی و خاص سازی این کارکرد نظام آموزشی را تضعیف و تخریب کرده است. به همین دلیل گزارش توصیه می کند که باید خصوصی سازی آموزش را متوقف کرد و تقویت مدارس دولتی را در اولویت قرار داد.

آینده با این شرایط چگونه است. آیا این طبقه آن درصد از مسوولیت پذیری را برای پذیرفتن شغل های حساس مانند پزشکی دارد؟

اتفاقا در همین حوزه پزشکی شواهد مختلف نشان می دهد که يك دليل اينکه نظام سیاست گذاری توان تامین نیرو برای بیمارستان های خود را در مناطق مختلف ندارد همین وضعیت است. از استثنایا بگذریم، اما بسیاری از پزشکان با مشوق های منطقه ای حاضر به رفتن به چنین مناطقی نیستند و این الزاما به معنای مسوولیت پذیری آنها نیست. به هر حال الگوی زیست آنها به گونه ای است که امکان ها و فرصت های جایگزین بیشتری برای شان ایجاد می کند و به راحتی نمی توان چنین الگویی را در هر منطقه ای فراهم کرد. تعهد کاری هم داشته باشند این تعهد تنها در تهران و کلانشهرهاست نه در مناطق محروم. به همین دلیل است که شما در برخی کلانشهرها دقیقا يك بازار رقابتی بین متخصصان دارید و در جاهای دیگر بیمارستان ساخته اید اما توان تامین نیروی لازم برای آن را ندارید. حجم سفرهایی که مردم برای دسترسی به خدمات درمانی به کلانشهرها دارند، حجم بسیار عظیمی است و بعضا هزینه های آن بیش از هزینه های مستقیم درمانی است. زمانی که بخش مهمی از رشته های مهم طبقاتی میشوند شما نمیتوانید آنها را مجبور کنید بروند در مناطق محروم. از طرفی فراتر از طبقه، مساله تمرکز فرصت ها و امکانات هم مهم است.

با این طبقاتی شدن آموزش در ایران آیا میتوان به صراحت گفت که راه برای تحرك طبقاتی از طریق تحصیلات عالی در ایران بسته شده است؟

همچنان تحصیل طبقات پایین در دانشگاه های دولتی خوب باعث تحرك طبقاتی میشود و به بهبود وضعیت آنها کمک می کند. البته این را هم باید در نظر گرفت که تحصیلات دانشگاهی جدای از کارکردهای اقتصادی آن و شاید مهم تر از آن دستاوردهای فرهنگی و اجتماعی هم دارد. به همین دلیل است که نسبت دانشجویان به جمعیت همچنان به عنوان يك شاخص توسعه یافتگی فرهنگی و اجتماعی دانسته میشود. تاجایی که اطلاع دارم اخیرا هم پژوهشی کمی انجام شده که نشان می دهد تحصیل در دانشگاه های دولتی همچنان اثربخش است. اما محدودیت های قلمرو

اشتغال و بحث‌های کلان اقتصادی سیاسی هم جای خود دارد و بحث مفصلی است. اما همان‌طور که در سوال شما هم هست، هر چه جلوتر می‌رویم به دلیل همین وضعیت اقتصادی و سیاسی، فرصت‌ها هرچه محدودتر می‌شود و طبیعتاً برای طبقات پایین محدودتر. اگر برای مثال در دهه 70 و 80 حتی تحصیل در دانشگاه‌های آزاد و پیام نور هم می‌توانست فرصت‌هایی ایجاد کند، امروزه دیگر چنین نیست.

آموزشی که بنا بوده مجرای باشد برای از بین بردن یا کاهش بخشی از نابرابری‌های بدو تولد به تدریج خود به نمودی از وجود نابرابری در جامعه و تشدیدکننده این نابرابری‌ها تبدیل شد. اواخر سال 1399 یک پیمایش ملی درباره ارزش‌ها و نگرش‌های اقتصادی ایرانیان انجام شد. حدود 70 درصد پاسخگویان از تعطیلی مدارس غیرانتفاعی و بازگشت همه دانش‌آموزان به مدارس دولتی دفاع کرده‌اند

ما در ایران 6-7 نوع مدرسه داریم و اساس این نوع‌بندی این بوده که راحت‌تر بتوانند از خانواده‌ها پول بگیرند. الان در انگلستان حدود 6.4 درصد و در آمریکا کمتر از 10 درصد دانش‌آموزان در مدارس خصوصی تحصیل می‌کنند اما در ایران این عدد نزدیک 14 درصد است

در دنیا اجازه دادن به مدارس دولتی برای درآمدزایی یک خط قرمز است و به عنوان یک سیاست رادیکال راست‌گرایانه شناخته می‌شود

در ایران عده‌ای مطالبه آموزش رایگان و سلامت رایگان را مطالبه کمونیستی می‌دانند

سال گذشته دولت سندی را تحت عنوان «سند انتظار دولت» به آموزش و پرورش ابلاغ کرده که صراحتاً تشدید خصوصی‌سازی است. اگر مدارس خصوصی هم نباشند باز بخش بیشتری از صندلی‌های باکیفیت آموزش عالی به طبقات بالا و متوسط می‌رسد

بر اساس گزارش‌های رسمی بیش از 30 درصد جامعه زیر خط فقر است و 25 تا 30 درصد هم در تقی این هستند که به زیر خط فقر نیفتند. بخشی از افت شدید دانش‌آموزان ایرانی در دو دوره اخیر آزمون به فقیر شدن جامعه ایران مربوط است و نمی‌توان همه این افت را به تغییر کتب درسی و کرونا نسبت داد

دلیل اصرار طبقات بالا بر ورود به دانشگاه این است که می‌خواهند بگویند ما اگر در طبقه بالا هستیم، استعداد و شایستگی‌اش را داریم

يکي از کارکردهاي آموزش اين است که شکافهاي ناشي از «لاتاري تولد» را به حداقل برساند
زمانی که بخش مهمی از رشته‌های مهم طبقاتی میشوند شما نمی‌توانید آنها را مجبور کنید بروند در مناطق محروم

منبع: [www.iranpress.com](#) 27 آبان 1402